**تحليل مفهوم «وظيفه در نگاه نخست» در اخلاق ديويد راس**

سال سوم، شماره دوم، بهار 1391، صفحه 5 ـ 26

Ma'rifat-i Ākhlaqī, Vol.3. No.2, Spring 2012

**حسين اترك****[\*](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ftn1%22%20%5Co%20%22)**

چكيده

**سر ويليام ديويد راس، فيلسوف وظيفه گراي اخلاقي در نظرية ابتكاري خود، دو مفهوم «وظيفه در نگاه نخست» و «وظيفه در مقام عمل» را براي حل مشكل تعارض وظايف كه كانت با آن روبه رو بود، مطرح كرده است. تعارض فقط مربوط به وظايف در نگاه نخست است، ولي در مقام عمل هميشه فقط يك وظيفه متوجه فاعل است. اما راس چون نگران بدفهمي و اشتباه از مفهوم وظيفه در نگاه نخست بوده، سعي كرده است تا تفاسير و اصطلاحات جايگزيني براي آن بيايد تا مقصود او را تأمين كند. وي پنج تفسير يا جايگزين براي آن ارائه مي كند: وظيفة مشروط، وظيفة جزء نگر، تمايل به وظيفه، تناسب و مسئوليت. در اين مقاله به معناشناسي اصطلاح «وظيفه در نگاه نخست» در اخلاق راس مي پردازيم.**

**كليدواژه ها: فلسفة اخلاق، وظيفه گرايي، راس، وظيفه در نگاه نخست و وظيفه در مقام عمل.**

[\*](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ftnref1%22%20%5Co%20%22) استاديار گروه فلسفه دانشگاه زنجان                                                              Atrakhossein@Gmail.com

**دريافت**: 22/10/90 ـ **پذيرش**: 4/2/91.

**مقدمه**

*سر ويليام ديويد راس*، فيلسوف انگليسي اسكاتلندي تبار يكي از مهم ترين چهره هاي اخلاق وظيفه گراست. نظرية ابتكاري وي تقسيم وظايف اخلاقي به وظايف در «نگاه نخست» و «وظايف در مقام عمل» است. يكي از مشكلات اخلاق وظيفه گرا كه معتقد به وظايف اخلاقي متعدد و متكثر است، تعارض وظايف در بعضي از موقعيت هاست. مسئله اي كه اينجا مطرح است اين است كه آيا در موقعيت تعارض وظايف، هر دو وظيفه متوجه فاعل اخلاقي است و او موظف به انجام هر دو وظيفه است؟ در اين صورت، انجام دو وظيفه متعارض چگونه ممكن است؟ آيا عقل، انسان را به امر محال تكليف مي كند؟ يا اينكه تنها يكي از وظايف متعارض، متوجه فاعل اخلاقي است و در نهايت، او بايد يكي از آنها را كه مهم تر و الزامي تر است، انجام دهد؟ در اين صورت، وظيفة غيرمهم، اطلاق خود را از دست خواهد داد و ديگر نمي توان گفت كه انجام آن هميشه و به طور مطلق، الزامي و وظيفه است؟ و حال آنكه وظايف اخلاقي داراي صورتي مانند «هرگز نبايد دروغ گفت» هستند و به طور مطلق ما را ملزم مي كنند.

اما برخي از فيلسوفان، تعارض بين وظايف اخلاقي را منكر بوده و مبناي انكار آنان اين است كه «بايد» مستلزم «امكان» است. به عبارت ديگر، ماهيت وظيفة اخلاقي چنين اقتضا مي كند كه قابل اجراست، بنابراين، وقتي قدرت انجام كاري را نداريم، وظيفه اي نيز در آن مورد نداريم. در يك موقعيت متعارض به نظر مي رسد كه بايد هر دو كار «الف» و «ب» را انجام دهيم، در حالي كه چنين امكاني نداريم، و اگر نمي توانيم پس وظيفه اي هم بر عهدة ما نيست. اين انديشه زيربناي ادعاي *ايمانوئل كانت* است كه معتقد است تعارض وظايف امكان ندارد.[1](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn1%22%20%5Co%20%22) *كانت* پاية اخلاق را عقل مي داند و به عقيدة او ممكن نيست، عقل، تناقصات عملي (يعني وظايف متناقض در آن واحد) را به ما تحميل كند. وي در اين باره مي گويد:

**تضاد بين وظايف كه موجب مي شود يك وظيفه،  وظيفه ديگري را (كلاً يا جزءاً) متوقف كند، نسبي است. اما وظيفه و الزام، مفاهيمي هستند كه ضرورت عملي برون ذهني بعضي افعال را بيان مي كنند و دو قاعده متقابل و متضاد نمي توانند در عين حال هر دو ضروري باشند، بلكه هرگاه اقدام مطابق يك قاعده، وظيفه باشد، اقدام مطابق قاعده ديگر نه فقط وظيفه نيست، بلكه متضاد با وظيفه است. بنابراين، برخورد و تضاد وظايف و الزامات با يكديگر قابل تصور نيست. در هر حال، ممكن است براي يك فاعل،  در قاعده اي [كه بر خود الزام كرده است] دو مبناي الزام****[2](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn2%22%20%5Co%20%22) وجود داشته باشد كه يكي از آنها به تنهايي براي ملزم شدن او كافي نباشد، در اين صورت، يكي از آن دو مبنا، وظيفه نيست. وقتي دو مبناي [الزام] به اين صورت در مقابل هم قرار داشته باشند، فلسفة اخلاق نمي گويد قوي ترين الزام مقدم است، بلكه مي گويد قوي ترين مبناي ملزم كننده، مقدم است.****[3](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn3%22%20%5Co%20%22)**

بنابراين، از نظر *كانت* تعارض در خود وظايف ممكن نيست، بلكه در مباني آنها امكان دارد. وظيفه اي كه مبناي الزامي قوي تر دارد در آن موقعيت، تنها وظيفه خواهد بود و وظيفه اي كه مبناي الزام ضعيف تر است، اصلاً وظيفه فاعل در آن شرايط نخواهد بود. براي مثال، در موقعيتي كه راست گويي به كشته شدن چند انسان بي گناه منجر خواهد شد، تصور مي شود دو مبناي الزام (يكي راست گويي و ديگري نجات جان انسان بي گناه)، متوجه فاعل اخلاقي است، در حالي كه در اين مثال، تنها وظيفة نجات جان انسان ها كه مبناي قوي تري دارد، وظيفه خواهد بود و وظيفة راست گويي در آن شرايط اصلاً وظيفة فاعل نيست.

*ديويد راس* براي حل مشكل، بين وظايف در نگاه نخست و وظايف در مقام عمل، قائل شده است. به عقيدة او وظايف اخلاقي تنها مي توانند در نگاه نخست متعارض باشند؛ يعني هر وظيفه اخلاقي با توجه به مبناي الزام آور خود و با توجه به وصف درستي اش، در نگاه نخست، وظيفه بوده و متوجه فاعل است، اما ممكن است در نهايت، پس از در نظر گرفتن مجموع شرايط و موقعيت، اين الزام اوليه و در نگاه نخست، رفع شده و وظيفه ديگري در مقام عمل، الزامي و وظيفه نهايي شود. بنابراين، گرچه تعارض بين وظايف در نگاه نخست، امكان دارد، ولي در مقام عمل تنها يك وظيفه متوجه فاعل است و تعارض وظايف امكان ندارد.

**الف) مبناي وظايف از نظر ديويد راس**

يكي از تفاوت هاي نظريه هاي اخلاقي غايت گرا و وظيفه گرا در توجه به روابط فاعل با ديگران است. غايت گرايان چون تنها به نتيجة عمل توجه دارند، روابط فاعل با ديگران، مثل رابطة دوستي،  هموطني، فرزند والديني و... برايشان اهميت نداشته و منشأ الزام خاصي نيست؛ تنها رابطه مهم فاعل با ديگران، ايجاد بيشترين مقدار خوبي براي آنهاست، از اين رو به نظريه هاي غايت گرا «بي طرف- نسبت به فاعل»[4](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn4%22%20%5Co%20%22) گفته مي شود. ولي از نظر وظيفه گرايان، رابطة فاعل اخلاقي با ديگران تنها در رابطه ايجاد بيشترين سود براي آنها خلاصه نمي شود و روابطي كه فاعل با ديگران دارد، مانند روابط فوق، منشأ الزامات خاصي مي شود كه به آنها «وظايف خاص»[5](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn5%22%20%5Co%20%22) مي گويند، ازاين رو وظيفه گرايي، ديدگاهي «وابسته به- فاعل»[6](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn6%22%20%5Co%20%22) است. *ديويد راس* يكي از اين وظيفه گرايان است كه به روابط فاعل اخلاقي با ديگران توجه خاصي دارد و آن را مبناي وظايف در نگاه نخست خود مي شمارد. وي در كتاب ***درست و خوب***[7](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn7%22%20%5Co%20%22) با نقد سخنان *جورج مور* كه يكي از غايت گرايان است، مي گويد:

**به نظر مي رسد مور بيش از حد، روابط ما نسبت به دوستانمان را ساده مي كند. او مي گويد: تنها رابطه مهم اخلاقي كه من نسبت به همنوعانم دارم، انتفاع آنان تا حد امكان، از عمل من است. آنها فقط اين رابطه را با من دارند و اخلاقاً اين رابطه مهم است. اما همچنين ممكن است آنها روابطي از اين قبيل با من داشته باشند: رابطة قول دهنده با قول گيرنده، بدهكار با بستانكار، همسر با شوهر، فرزند با والدين، دوست با دوست، هموطن با هموطن. هريك از اين روابط، مبناي يك وظيفه در نگاه نخست****[8](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn8%22%20%5Co%20%22) هستند كه مطابق شرايط آن مورد، الزام كمتر يا بيشتري براي من دارند.****[9](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn9%22%20%5Co%20%22)**

بنابراين، به عقيدة *راس* روابط ما با ديگران، مثل رابطة زن و شوهري،  فرزند و والديني،  دوستي،  هموطني و اعمالي كه درباره آنها در گذشته انجام داده ايم، مثل قول دادن و قرض گرفتن، منشأ الزامات و وظايف در نگاه نخست در خصوص آنها مي شود. اين سخن *راس* چيزي غير از ذات گرايي يا به تعبير ديگر حسن و قبح ذاتي كه اغلب علماي اخلاق اسلامي به آن معتقد بودند نيست. براي مثال *قاضي عبدالجبار معتزلي* مي گويد:

**اعلم ان القباح و ان جمعها حدٌّ واحدٌ علي ما قدمناه، فالوجوه التي لها تكون قبيحة تختلف... فالكذب يقبح لانّه كذب، و الظلم لانه ظلم، و كفر النعمة لانه كفر النعمة، ... و ارادة القبيح و الجهل و الامر بالقبيح و العبث لكونها بهذه الصفات.****[10](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn10%22%20%5Co%20%22)**

دروغ به سبب دروغ بودن، ظلم به علت ظلم بودن، كفر نعمت و ساير اعمال زشت، به سبب ماهيت و ذات خودشان، قبيح و مذموم هستند. همچنان كه راس معتقد است وفاي به قول به سبب خود قول دادن الزامي است؛ قرض گرفتن به علت خودش است كه الزام به اداي قرض مي كند؛ همسر بودن،  پدر و مادر بودن يا فرزند بودن به سبب همين عناوين و اوصاف ذاتي شان است كه الزامات و وظايفي را بر عهدة همسر، والدين و فرزند مي گذارند و چيزي خارج از ذات اين اعمال و عناوين (همانند نتايج  كه غايت گرايان مي گويند) وجود ندارد كه منشأ الزام در آنها باشد. *راس* در ***مباني اخلاق*** مي گويد:

**اين حقيقت باقي مي ماند كه نقض قول تا زماني كه يك عمل مصداقي از نقض قول است، اخلاقاً نادرست است، حتي اگر علي رغم آن، ما تصميم بگيريم كه نقض قول، عملي است كه بايد انجام دهيم.****[11](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn11%22%20%5Co%20%22)**

اين كلام به روشني بر ذات گرايي  *ديويد راس* دلالت دارد. اعمال ذاتاً درست يا نادرست هستند و از اين اقتضاي ذاتي خويش برنمي گردند، حتي اگر بر اساس شرايط تشخيص دهيم كه وظيفه درست ما مثلاً دروغ گويي يا عهدشكني است.

**ب) فهرست وظايف در نگاه نخست**

*راس* فهرستي از مهم ترين وظايف در نگاه نخست را بدون ادعاي كامل يا نهايي بودن آنها كه در واقع، اصول وظايف اخلاقي هستند، ارائه مي كند:

يك. وظايفي كه بر اعمال گذشته و پيشين مبتني بوده و مشتمل بر دو نوع است:

**وظيفة وفاداري:**[12](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn12%22%20%5Co%20%22) وظايفي كه بر قول يا آنچه مي توان قول ضمني[13](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn13%22%20%5Co%20%22) ناميد مبتني اند، مانند تعهد ضمني به دروغ نگفتن كه در شروع به گفت وگو يا در نوشتن كتاب هاي تاريخي و نه داستاني وجود دارد.

**وظيفة جبراني:**[14](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn14%22%20%5Co%20%22) وظايفي كه بر عمل نادرست پيشين مبتني است و فاعل اخلاقي، وظيفه جبران آسيب ها و ضررهايي را كه به ديگران وارد كرده است، دارد.

دو. وظايفي كه مبتني بر اعمال گذشته انسان هاي ديگر، شايستگي ها و نيكي هاي آنان درخصوص فاعل اخلاقي است:

**وظيفة سپاسگزاري:**[15](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn15%22%20%5Co%20%22) وظيفة سپاسگزار بودن و حق شناس بودن به سبب نيكي هاي ديگران در حق شخص و در صورت امكان، پاسخ آن با نيكي متقابل.

سه. وظايفي كه بر واقعيت يا امكان توزيع لذت يا خوشي (يا هر چيزي كه بدان معناست) بدون مطابقت با شايستگي هاي افراد مبتني است. در چنين مواردي وظيفه اي در خصوص بهم زدن و محفاظت از چنين توزيعي ايجاد مي شود:

**وظيفة عدالت:**[16](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn16%22%20%5Co%20%22) وظيفة دفع و جلوگيري از توزيع ناعادلانه نفع و ضررها و توزيع منصفانه آنها.

چهار. وظايفي كه بر اين حقيقت مبتني هستند كه موجودات ديگري در جهان وجود دارد كه ما مي توانيم شرايط آنها را از جهت فضيلت يا عقل يا لذت بهبود بخشيم:

**وظيفة نيكوكاري:**[17](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn17%22%20%5Co%20%22) وظيفة پرورش سلامت، امنيت،  عقل، خيراخلاقي، سعادت و خوشبختي ديگران[18](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn18%22%20%5Co%20%22).

پنج. وظايفي كه بر اين واقعيت مبتني هستند كه ما مي توانيم شرايط خودمان را از جهت فضيلت يا عقل، بهبود بخشيم:

**وظيفة اصلاح ـ نفس**:[19](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn19%22%20%5Co%20%22) عمل كردن به طريقي كه موجب ارتقاي خير و خوبي خود شخص مي شود و مثلاً سلامت، امنيت، حكمت (عقل)، خير اخلاقي و سعادت او را افزايش مي دهد.

شش. وظايفي كه *راس* پيشنهاد مي كند از وظيفة نيكوكاري جدا شود و آن:

**وظيفة عدم ـ زيانگري**:[20](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn20%22%20%5Co%20%22) وظيفه عدم زيانگري يا عدم شرارت، وظيفه آسيب نزدن به ديگران از نظر فيزيكي و روان شناختي است؛ به عبارت ديگر، اجتناب از اضرار به سلامت، امنيت، عقل، سعادت و خوشبختي ديگران. روشن است كه وظيفه صدمه نزدن و عدم زيانگري به ديگران نمي تواند در ضمن نيكوكاري قرار گيرد، چراكه در برخي مواقع، وظيفة نيكوكاري به ديگران در برابر وظيفة عدم زيانگري قرار مي گيرد و بديهي است كه عدم زيانگري به ديگران مقدم و الزامي تر از نيكوكاري است.[21](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn21%22%20%5Co%20%22)

**ج) راه حل مشكل تعارض وظايف**

گرچه *راس* نظرية «وظيفه در نگاه نخست» را ابتدا در برابر نظرية سودگرايي *جورج مور* بيان مي كند كه همه روابط فاعلي را ناديده مي گيرد و تنها به رابطه مبتني بر سود توجه دارد، اما در ادامه، اين نظريه را در مقابل نظرية وظيفه گرايي *كانت* نيز قرار مي دهد. *كانت* به اصول اخلاقي عام و استثناناپذيري معتقد بود كه «وظايف كامل» در برابر «وظايف ناقص» مي ناميد.[22](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn22%22%20%5Co%20%22) راست گويي و وفاي به قول، وظايف كاملي هستند كه هميشه بايد انجام شده و تحت هيچ شرايطي نبايد ترك شوند، حتي اگر اين راست گويي به كشته شدن انسان بي گناهي منجر شود.

مشكل نظرية *كانت* اين است كه گاهي مواردي پيش مي آيد كه دو وظيفة كامل و استثناناپذير با يكديگر تعارض كرده و فاعل ناگزير از انجام يكي و ترك ديگري است. اصل «هرگز دزدي نكنيد» را اصل عام و مطلق اخلاقي در نظر بگيريد. انسان فقيري را لحاظ كنيد كه براي نجات جان فرزندش از گرسنگي، راهي جز دزدي از يك ثروتمند تجمل پرست لااُبالي ندارد. «نجات جان فرزند» وظيفه اي عام و مطلق است. در اينجا دو وظيفه عام مطلق تعارض مي كنند. تكليف چيست؟ ناچار بايد يكي از آنها را استثنا كرد كه در اين صورت، ديگر وظيفه، مطلق و عام نخواهد بود. چگونه مي توان هم به اصول عام و مطلق اخلاقي معتقد بود و هم مشكل تعارض آنها را در موارد جزئي حل كرد؟[23](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn23%22%20%5Co%20%22)

*راس* راه حل خوبي براي اين مشكل دارد. او مي گويد:

**وقتي من در موقعيتي قرار دارم... كه در آن بيش از يكي از اين وظايف در نگاه نخست بر من الزام آور هستند، آنچه كه بايد انجام بدهم اين است كه آن موقعيت را به طور كامل تا جايي كه مي توانم بررسي كنم، تا اينكه به نظري متأملانه دست يابم (كه هرگز بيش از اين نيست) كه در اين شرايط يكي از اين وظايف نسبت به بقيه الزام آورتر است؛ بنابراين، ملزم هستم انجام اين وظيفه در نگاه نخست را وظيفه بي چون و چراي خود در اين موقعيت بدانم.****[24](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn24%22%20%5Co%20%22)**

بنابراين، طبق نظر *راس* وقتي بيش از يك وظيفه متوجه فاعل مي شود كه احتمالاً متعارض هم هستند، وظيفة او مطالعه و بررسي كامل آن موقعيت است تا بدين وسيله دريابد كه در آن شرايط كدام يك از وظايف، واجب تر و الزامي تر از بقيه است، آن گاه وظيفة مهم تر، وظيفه اي است كه فاعل بايد در نهايت انجام دهد. پس بدين  وسيله مشكل تعارض وظايف حل مي شود.

از طرف ديگر، *راس* اين راه حل را تنها راه حل حفظ كليت اصول عام اخلاقي بيان مي كند؛[25](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn25%22%20%5Co%20%22) يعني اصول اخلاقي در نگاه نخست، عام و كلي هستند و تعارض تنها در نگاه نخست در بين آنها رخ مي دهد، اما در مقام عمل تنها يك وظيفه كه همانا وظيفة مهم تر است، متوجه فاعل است و وظايف در نگاه نخست غيرمهم كه در نگاه اول وظيفه فاعل مي نمودند، اصلاً وظيفه فاعل نبوده و در واقع، الزامي بر فاعل نداشته اند، ازاين رو عدم انجام آنها به معناي استثناپذيري اصول اخلاقي نيست.

**د) تحليل مفهوم وظيفه در نگاه نخست**

اما اصطلاح «وظيفه در نگاه نخست» اصطلاحي است كه چندان وافي به مقصود *راس* نيست و او تلاش فراوان مي كند كه با تعبيرهاي مختلف، مانع بدفهمي و اشتباه از اين اصطلاح شود، ازاين رو تفاسير و تحليل­هاي مختلفي از آن ارائه مي­كند:

**تفسير اول: وظيفه مشروط**

*راس* در ***درست و خوب***، «وظيفه در نگاه نخست» را چنين تعريف مي كند:

**من «وظيفه*در نگاه نخست*»****[26](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn26%22%20%5Co%20%22) يا «وظيفه شرطي»****[27](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn27%22%20%5Co%20%22) را به عنوان راه كوتاهي براي اشاره به خصوصيتي (كه كاملاً متمايز از خصوصيت وظيفه درست بودن است) پيشنهاد مي كنم كه يك عمل بر اساس اينكه نوع خاصي از عمل (مثل وفاي به قول) است،  آن را دارد و براساس آن، وظيفه درست خواهد بود، اگر در همان زمان، نوع ديگري از عمل وجود نداشته باشد كه اخلاقاً مهم است. اينكه يك عمل، وظيفه درست يا وظيفه در مقام عمل****[28](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn28%22%20%5Co%20%22)باشد مبتني بر تمام انواع اعمالي است كه اخلاقاً مهم هستند و آن عمل، مصداقي از آنها است.****[29](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn29%22%20%5Co%20%22)**

آنچه از كلام *راس* فهميده مي شود اين است كه به نظر وي، وفاي به قول، كمك به ديگران، نيكوكاري، سپاس از زحمات ديگران و عدالت، عناويني هستند كه به سبب داشتن همين اوصاف و عناوين، ذاتاً الزام آور هستند، ازاين رو اين اعمال، وظيفه ما هستند. *راس* اين وظايف را «وظيفه در نگاه نخست» مي نامد، چون گرچه ممكن است اين اعمال به سبب اوصاف و خصوصيات ذاتي شان در نگاه نخست، وظيفة ما باشند، ولي گاهي در برخي شرايط، ممكن است وظيفة ديگري نيز متوجه ما باشد كه در مقايسه با اين وظيفه در نگاه نخست اول، اهميت بيشتري داشته باشد و انجام اين وظيفه در نگاه نخست كم اهميت، موجب ترك آن وظيفة مهم تر شود، در حالي كه «وظيفه درست» انجام آن عمل مهم تر است. بر اين اساس، راس در اينجا مفهوم «وظيفه در نگاه نخست» را در مقابل مفهوم «وظيفه درست»[30](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn30%22%20%5Co%20%22)و «وظيفه در مقام عمل» قرار مي دهد و نام ديگر آن را «وظيفه شرطي» مي گذارد. پس معناي «وظيفه در نگاه نخست» اين است كه يك عمل به سبب داشتن عناوين و اوصافي كه ذاتاً الزام آور هستند، در نگاه اول، وظيفه فاعل است ولي در نگاه دوم، به علت قرين بودن با يك وظيفه مهم تر ديگر كه وظيفة درست اخلاقي است و چيزي است كه بايد در مقام عمل انجام شود، از وظيفه بودن خارج مي شود. به تعبير ديگر، وظيفه در نگاه نخست، وظيفه مشروطي است؛ به اين معنا كه الزامي مشروط و نه قطعي بر گردن فاعل دارد و قطعيت و تنجز اين وظيفه، مشروط و موكول به عدم وجودِ هم زمانِ وظيفه مهم تر ديگري در آن شرايط است. اگر چنين وظيفه ديگري وجود نداشته باشد، اين وظيفه در نگاه نخست، وظيفه درست ما خواهد بود كه در مقام عمل بايد آن را انجام دهيم.

از آنجا كه اصطلاح «وظيفه در نگاه نخست» ممكن است دچار بدفهمي شود خود *راس* در اين باره اعتذاري مي كند و مي گويد:

**بايد [از ايهام] عبارت «وظيفه در نگاه نخست» اعتذار نمود، زيرا (1) اين عبارت چنين القا مي كند كه آنچه ما درباره اش صحبت مي كنيم نوعي وظيفه است، در حالي كه در واقع وظيفه نيست، بلكه چيزي است كه به نحوي خاص، مرتبط با وظيفه است. به تعبير دقيق تر، ما عبارتي نمي خواهيم كه در آن «وظيفه» با يك صفت، توصيف شده باشد،  بلكه عبارتي مي خواهيم كه در آن «وظيفه» با يك اسم مجزا توصيف شده باشد. (2) در نگاه نخست، چنين القا مي كند كه انسان دربارة چيزي صحبت مي كند كه در يك موقعيت اخلاقي، تنها در نگاه اول ظاهر مي شود و ممكن است در واقع چنين نباشد، در حالي كه آنچه من درباره اش صحبت مي كنم يك حقيقت عيني است كه در ذات آن موقعيت گنجانده شده است يا به تعبير دقيق تر در جزئي از ذات آن قرار دارد، گرچه  مانند وظيفه درست، برخاسته از تمام ذات آن نيست.****[31](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn31%22%20%5Co%20%22)**

مراد *راس* از اعتذار دوم روشن است. او مي گويد كه عبارت «وظيفه در نگاه نخست» ما را به اين اشتباه مي اندازد كه گمان مي كنيم مراد از آن وظايف ظاهري است؛ يعني وظايفي كه در يك موقعيت اخلاقي، فاعل اخلاقي در نگاه اول ممكن است به اشتباه، وظيفه خود بپندارد، ولي در واقع وظيفه او نيست و او الزامي به انجام آن عمل ندارد. بنابراين، وظيفه در نگاه نخست، وظيفة ظاهري است. *راس* مي گويد كه ابداً چنين چيزي مراد من از اصطلاح «وظيفه در نگاه نخست» نيست، بلكه وظيفه در نگاه نخست هم وظيفه واقعي است و چنين نيست كه ما آن را به اشتباه وظيفه خود پنداشته باشيم. وظيفه در نگاه نخست، يعني وظيفه اي كه تنها با ملاحظه يك جهت از جهات موقعيت اخلاقي قرار گرفته در آن، متوجه فاعل مي شود، برخلاف وظيفه درست كه با ملاحظه تمام جهات موقعيت، وظيفه فاعل مي گردد. توضيح اخير *راس* دربارة تمايز وظيفه در نگاه نخست و وظيفة درست، معناي دوم وظيفه در نگاه نخست را دربردارد كه در تفسير دوم بيشتر توضيح داده خواهد شد.

اما در اعتذار اول، *راس*از اين ناخرسند است كه اصطلاح وظيفه در نگاه نخست چنين مي نماياند كه آنچه به عنوان وظيفه در نگاه نخست خوانده مي شود، نوعي وظيفه است و الزامي بر گردن فاعل دارد، چون كلمة «وظيفه» در موردش به كار رفته است. البته اين معنا مراد *راس* ابداً اين نيست، به عبارت ديگر، او نمي گويد كه وظيفه در نگاه نخست يك وظيفه است و در آن موقعيت، فاعل ملزم به انجام آن است، بلكه چيزي است كه در نگاه نخست به علت توجه به يك جهت از عمل، وظيفه شده است، ازاين رو اگر با توجه به تمام جهات عمل، روشن شود كه وظيفه درست در آن شرايط، وظيفه ديگري است، وظيفه در نگاه نخست، وظيفه عملي نخواهد بود.

*راس* در اينجا به صراحت بيان مي كند كه وظيفه در نگاه نخست، وظيفه نيست و فاعل در خصوص آن هيچ الزامي ندارد، بلكه چيزي است كه در نگاه نخست، وظيفه مي نمايد. البته عبارت هاي ديگر *راس* بر وظيفه و الزامي بودن وظيفه در نگاه نخست، دلالت دارد كه در تفسير سوم به آن اشاره خواهد شد.

قسمت دوم كلام *راس* كه مي گويد: «به تعبير دقيق تر، ما عبارتي نمي خواهيم كه در آن "وظيفه" با يك صفت، توصيف شده باشد،  بلكه عبارتي مي خواهيم كه در آن "وظيفه" با يك اسم مجزا توصيف شده باشد» كمي گنگ است. به نظر مي رسد مراد او اين است كه چون عبارت «وظيفه در نگاه نخست» تركيبي وصفي است و صفت، مخصِّص و مضيق موصوف است، آدمي به اشتباه چنين تصور مي كند كه *راس* «وظيفه» را به دو قسم «وظيفه در نگاه نخست» و «وظيفه در مقام عمل» تقسيم مي كند، همان طور كه مثلاً *كانت* وظيفه را به «وظيفة كامل» و «ناقص تقسيم»  كرد. وظيفة كامل و ناقص هر دو از اقسام وظيفه و قسيم هم هستند، به طوري كه يك وظيفه نمي تواند هم وظيفه كامل باشد و هم ناقص، درحالي كه مقصود *راس* از اين عبارت اين نيست كه وظايف واقعي را به دو قسم تقسيم كند كه آنها قسيم هم باشند.

*راس* در ***مباني اخلاق*** نيز همين اعتذارها را دارد و اصطلاح «الزام در نگاه نخست» را اصطلاح چندان مناسبي نمي­داند، چون هم بر بيشتر از آنچه هست و هم كمتر از آنچه هست، دلالت مي كند. اين اصطلاح بر بيشتر از آنچه هست، دلالت مي كند، چون به نظر مي رسد الزام هاي در نگاه نخست، نوعي الزام هستند، در حالي كه در واقع چنين نيست. ما ملزم به انجام الزام هاي در نگاه نخست نيستيم؛ به عبارت ديگر، ما تنها ملزم به انجام آن دسته از الزام هاي در نگاه نخست هستيم كه حيث الزام و درستي در نگاه نخست آنها، در مجموع، با اهميت تر و وزين تر از حيث عدم الزام و نادرستي در نگاه نخست آنهاست. نكتة ديگر اينكه ممكن است الزام در نگاه نخست، كمتر از آنچه هست فهميده شود و آن موقعي است كه وظيفه و الزام در نگاه نخست را به معناي وظيفه و الزام ظاهري و نه واقعي بگيريم.[32](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn32%22%20%5Co%20%22)

**تفسير دوم: وظيفه جزءنگرانه**

*راس* در ***مباني اخلاق*** در توضيح مفهوم «وظيفه در نگاه نخست» مي گويد:

**هر عمل ممكني، جهات بسياري دارد كه مرتبط با درستي و نادرستي آن است. ممكن است آن عمل براي برخي لذت آور باشد و براي برخي دردآور؛ يا وفاي به عهد نسبت به شخصي به بهاي نقض اعتماد ديگري باشد و الي آخر. ما كاملاً عاجز از آن هستيم كه فوراً درستي و نادرستي عمل را براساس مجموع اين جهات بشناسيم. تنها با شناخت يك به يك اين جهات مختلف است كه مي توانيم به صدور حكمي درباره مجموع ماهيت آن عمل، نزديك شويم. نگاه اول ما اين وجوه مختلف را با تجزيه و تحليل يك به يك آشكار مي سازد. آنها چيزهايي هستند كه در نگاه نخست، ظاهر مي شوند و ثانياً الزامات در نگاه نخست ما هستند... ممكن است يك عمل، از جهتي درست باشد، ولي از جهات مهم ديگر، نادرست باشد. بنابراين، آن عمل من حيث المجموع، درست ترين عمل پيش روي ما نباشد، فلذا موظف به انجامش نيستيم، و عمل ديگر با اينكه ممكن است از جهتي نادرست باشد، ولي در مجموع، درست ترين عمل پيش روي ماست، فلذا ملزم به انجامش هستيم. الزام در نگاه نخست، مبتني بر يك جهت از عمل است، ولي الزام يا عدم الزام [در مقام عمل]، بسته به مجموع جهات عمل است.**[33](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn33%22%20%5Co%20%22)

بر اساس اين تفسير، «نگاه نخست» نگاه عاجل و فوري است كه معمولاً در آن، تنها به برخي از جهات عمل توجه مي شود، نه تمام جهات. بنابراين، آنچه در نگاه نخست، وظيفه پنداشته مي شود، ممكن است در نگاه دوم پس از بررسي تمام جهات عمل، وظيفه پنداشته نشود، چون معمولاً يك عمل جهات مختلفي دارد كه ممكن است از يك جهت درست و وظيفه باشد، ولي از جهات ديگر نادرست و ترك آن وظيفه باشد. تشخيص وظيفه درست و نهايي، به بررسي تمام جهات عمل و سنجش اهميت وظايف و شدت الزام آنها، منوط است. بنابراين، پس از بررسي، آن وظيفه اي كه در مجموع مهم تر انگاشته مي شود و جهات درستي اش قوي تر از جهات نادرستي اش است، وظيفه درست و در مقام عمل خواهد بود. پس وظيفه در نگاه نخست، وظيفه اي است كه تنها با توجه به يك جهت از عمل متوجه فاعل است.

*راس* در اينجا اصطلاحي براي اين معنا از وظيفه در نگاه نخست جعل نمي كند، ولي در ***درست و خوب*** اصطلاح «جزء نگرانه»[34](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn34%22%20%5Co%20%22) را براي آن جعل مي كند. وظيفه در نگاه نخست، وظيفه اي است كه از توجه به جزئي از عمل حاصل مي شود، اما «وظيفه درست» وظيفه اي است كه «كل نگرانه»[35](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn35%22%20%5Co%20%22) بوده و از توجه به تمام جهات عمل حاصل مي شود.[36](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn36%22%20%5Co%20%22)

اين نكتة بسيار مهمي در اخلاق *راس* است كه وظيفه درست را به شرايط و موقعيتي كه فاعل در آن قرار دارد، منوط مي كند. برخي از نظريه هاي وظيفه گرا به طور كلي صرفاً به بيان تعدادي از وظايف، مانند راست گويي، عدالت، نيكوكاري، ترك قتل، دزدي،  دروغ و... بدون توجه به شرايط عمل پرداخته و به طور مطلق آنها را وظيفه فاعل هاي اخلاقي بيان مي كنند. مشكل اين نظريه ها آن است كه گاه در برخي موقعيت ها شرايطي پديد مي آيد كه نمي توان تصديق به وجوب و الزاميت اين وظايف كرد. *راس* مخالف اين ديدگاه بوده و معتقد است كه تنها با دانستن اصول كلي و عام اخلاقي نمي توان وظيفة درست را تشخيص داد، بلكه با شناخت اوليه اوصاف و خصوصيات مرتبط و مختلف يك عمل، به طور خاص و در يك موقعيت خاص است كه مي توان دربارة لزوم انجام دادن يا ندادن آن حكم كرد. بنابراين، شناخت اين اوصاف جزئي، مقدم بر شناخت اين است كه يك عمل بايد انجام شود يا نبايد  انجام شود.[37](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn37%22%20%5Co%20%22) به تعبير ديگر، قواعد كلي فارغ از شرايط عمل نمي تواند راهنماي درست براي وظايف باشد، زيرا چه بسا يك قاعده كلي اخلاقي، مثل «بايد راست گفت» وظيفه اي را براي ما معين كند، ولي در يك موقعيت خاص، «راست نگفتن» وظيفه ما باشد.

تفسير دوم وظيفه در نگاه نخست گرچه در ظاهر با تفسير اول، تفاوت دارد، ولي در اصل، يكي هستند و تفسير دوم، جهات ديگري از اين اصطلاح را روشن مي سازد. مراد *راس* از وظيفه در نگاه نخست اين است كه برخي از اعمال به سبب اوصاف و خصوصيات ذاتي كه دارند، براي مثال عملي كه مصداق وفاي به عهد است، در نگاه اول الزامي را بر گردن ما مي آورد، چون بر اساس نظر *راس*، قول دادن به شخصي مبناي يك الزام و وظيفه در نگاه نخست است. البته راس توصيه مي كند كه با مشاهدة تنها همين يك جهت از عمل، عجله نكنيد و وفاي به عهد را وظيفة عملي و نهايي خود نپنداريد، چون معمولاً اعمال در موقعيت هايي كه در آنها قرار مي گيريم،  چندوجهي بوده و جهات مختلفي دارند. اينكه شما به كسي قول داده ايد و بايد وفاي به عهد كنيد درست است، اما اگر اين عمل شما موجب به خطر افتادن جان چند انسان بي گناه شود، آيا باز هم وفاي به عهد وظيفه است؟ آيا شما در خصوص حفظ جان انسان هاي بي گناه كه با اين عمل شما جانشان به خطر مي افتد، وظيفه اي نداريد؟ پس بايد از خود بپرسيد در دوران امر بين وفاي به عهد و حفظ جان چند انسان بي گناه، كدام وظيفه مهم تر است؟ معلوم است كه حفظ جان انسان ها. پس وظيفه در مقام عمل و وظيفة نهايي شما حفظ جان انسان ها شد، گرچه در نگاه اول، وفاي به عهد وظيفة شما بود.

بنابراين، در تعريف وظيفه در نگاه نخست، هم مي توان گفت وظيفه اي است كه يك عمل به سبب داشتن خصوصيتي، مانند وفاي به عهد، «وظيفه درست» خواهد بود اگر در همان زمان، نوع ديگري از عمل وجود نداشته باشد كه اخلاقاً مهم تر از اولي است (تفسير اول)، و هم مي توان گفت وظيفه اي است كه تنها با ملاحظه يك جهت از جهات عمل متوجه فاعل مي شود، برخلاف وظيفه در مقام عمل كه با ملاحظه تمام جهات عمل متوجه فاعل است (تفسير دوم).

برخي از شارحان *راس* در توضيح وظيفه در نگاه نخست چنين گفته اند: «وظايف در نگاه نخست، اصول اخلاقي هستند كه گرچه ارزش ذاتي آنها وابسته به شرايط نيست، ولي به كارگيري آنها وابسته به شرايط است.»[38](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn38%22%20%5Co%20%22)

به عقيدة اين شارحان، مقصود *راس* از وظيفه در نگاه نخست، اين است كه فاعل بدون در نظر گرفتن شرايط موجود و موقعيت عمل، صرفاً با توجه به عنوان عمل، مثل وفاي به عهد، آن را ذاتاً الزامي و اخلاقاً يك وظيفه مي داند، ولي انجام دادن اين وظيفه، در مقام عمل، وابسته به شرايط موجود و موقعيت اخلاقي آن فاعل است. ممكن است در يك موقعيت، وفاي به عهد به سبب آنكه مستلزم ضرر زدن به ديگران است، وظيفه عملي ما نباشد. بنابراين، وظيفه در نگاه نخست به مقام نظر مربوط است بدون اطلاع از لحاظ شرايط عمل، ولي وظيفه در مقام عمل، به مقام عمل مربوط است و لحاظ شرايط.

به نظر مي رسد، گرچه اين تفسير في نفسه حرف درستي است و مي توان چنين تفكيكي انجام داد، ولي نمي تواند مراد *راس* باشد، چون با توجه به توضيحات او، وظيفه در نگاه نخست نيز به مقام عمل و لحاظ شرايط و موقعيت اخلاقي قرار گرفته در آن مربوط است، البته با اين تفاوت كه در وظيفه در نگاه نخست، فاعل به مجموع جهات مرتبط با عمل و تمام شرايط موجود توجه ندارد، بلكه تنها به يك جهت از عمل نگاه مي كند و عملي را وظيفه خود مي پندارد، اما وظيفه درست يا در مقام عمل، وظيفه اي است كه پس از بررسي كامل موقعيت و شرايط موجود، و توجه به بقيه وظايف موجود متعارض، مهم تر از همه نشان مي دهد و ما در مجموع به اين نتيجه رسيده ايم كه بايد آن را انجام دهيم.

**تفسير سوم: تمايل به وظيفه بودن**

تفسير ديگري كه *راس* از وظيفه در نگاه نخست ارائه مي كند و شايد بهتر است بگوييم اصطلاح جايگزيني كه براي آن در نظر مي گيرد،  مفهوم «تمايل به وظيفه»[39](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn39%22%20%5Co%20%22) است. او مي گويد:

**ضروري است كه ارتباط ميان وظايف در نگاه نخست و وظيفه در مقام عمل يا وظيفه مطلق نسبت به انجام عملي خاص در شرايطي خاص، به نحوي روشن شود. همان طور كه اغلب علماي اخلاق به استثناي كانت، موافق اند و اكثر مردم عادي فكر مي كنند كه گاهي دروغ گفتن و عهدشكني، درست است، بايد گفت در اينجا تفاوتي بين وظيفه در نگاه نخست و وظيفه در مقام عمل يا مطلق وجود دارد. وقتي ما خود را در عهدشكني به خاطر كاهش آلام يك نفر موجه مي بينيم و در واقع، خود را اخلاقاً ملزم به اين كار مي دانيم،  براي لحظه اي هم از تشخيص وظيفه در نگاه نخست به وفاي به عهد درنگ نمي كنيم، و اين موجب مي شود كه ما احساس نه شرم يا پشيماني، بلكه تا حدودي تأسف بكنيم به خاطر رفتاري كه كرديم. علاوه بر اين، تشخيص مي دهيم كه اين وظيفة ماست كه از كسي كه به او قول داده ايم،  به خاطر عهدشكني به نحوي عذرخواهي كنيم. بايد خصوصيت وظيفه بودن چيزي را از خصوصيت تمايل به وظيفه بودن****[40](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn40%22%20%5Co%20%22) تفكيك كنيم. هر عملي كه انجام مي دهيم مشتمل بر عناصر و جهات مختلفي است كه بر حسب آنها تحت مقولات مختلفي قرار مي گيرد. براي مثال، برحسب اينكه شكستن عهدي است، تمايل به نادرست بودن دارد؛ بر حسب اينكه مصداقي از كاهش آلام انساني است، تمايل به درست بودن دارد. تمايل به وظيفه آدمي بودن مي تواند وصف جزئي نگرانه ناميده شود؛ يعني وصفي كه به يك عمل برحسب جزئي از ذاتش متعلق مي شود. وظيفه بودن، وصف كل نگرانه است؛ وصفي كه به يك عمل بر حسب كل ذاتش و نه چيزي كمتر از آن متعلق مي شود.****[41](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn41%22%20%5Co%20%22)**

در اينجا *راس* وظيفه در نگاه نخست را به «تمايل به وظيفه بودن» تفسير مي كند و آن را در مقابل «وظيفه مطلق» يا «در مقام عمل» قرار مي دهد، اما با توضيحاتش در پايان متن، تفسير سوم را با تفسير دوم مرتبط مي كند. در واقع، تمايل به وظيفه بودن چيزي غير از توجه به جهتي از جهات عمل و جزئي از خصوصيات و اوصاف موجود در ذات عمل نيست، در حالي كه وظيفه در مقام عمل با توجه به همه اوصاف و خصوصيات عمل نتيجه مي شود. وقتي به يك عمل از اين حيث كه راست گويي است نگاه مي كنيم، به درستي و وظيفه بودن تمايل دارد، ولي بعد كه متوجه مي شويم اين راست گويي موجب كشته شدن بي گناهي مي شود از انجام آن صرف نظر كرده و انجام ندادن آن را وظيفه درست خود تشخيص مي دهيم. پس راست گويي با اينكه در نگاه اول، تمايل به وظيفه بودن دارد و اين تمايل همچنان در او باقي مي ماند، ولي وظيفه درست ما نيست.

برخي از شارحان، اصطلاح «تمايل به وظيفه بودن» را بر اصطلاح «وظيفه در نگاه نخست» ترجيح مي دهند، زيرا اين اصطلاح برخلاف «وظيفه در نگاه نخست» جهتي از اعمال را كه به نظر مي رسد اخلاقاً با وظيفه ارتباط دارد، ولي در واقع، مرتبط نيست، به عنوان وظيفه مطرح نمي كند.[42](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn42%22%20%5Co%20%22) به عبارت ديگر، در جايي كه به سبب كاهش آلام و دردهاي ديگران شكستن قولي جايز است، اصطلاح «تمايل به وظيفه بودن» وفاي به قول را به عنوان وظيفه مطرح نمي كند، بلكه تنها تمايل آن براي وظيفه بودن را بيان مي كند، برخلاف اصطلاح «وظيفه در نگاه نخست» كه آن را به عنوان وظيفه مطرح مي كند.

*راس* در تمثيلي معناي اصطلاح «تمايل به وظيفه بودن» را ذكر مي كند. جاذبة زمين نيرويي بر اجسام وارد مي كند و تمام اشيا به طور يك سان تحت تأثير آن قرار دارند و هر جسمي تمايل دارد در مسيري خاص با سرعتي خاص حركت كند. اما حركت بالفعل آن بر تمام نيروهايي مبتني است كه بر آن وارد مي شود. اين تمثيل آموزنده نشان مي دهد كه «تمايل» بيانگر نوعي نيروست كه هميشه در يك مسير مي كشد، حتي زماني كه توسط نيرويي بزرگ تر و مخالف، مغلوب مي شود. وقتي نيروي جاذبه زمين بر جسمي، مغلوب نيرويي ديگر بر آن جسم مي شود، گرچه حركت بالفعل آن جسم برخلاف جهت زمين و به طرفي است كه نيروي غالب آن را هدايت مي كند، ولي آن جسم هنوز تمايل دارد كه در همان مسير اول و رو به زمين حركت كند؛ به بيان ديگر، شيء هنوز تمايل دارد در مسير نيروي مغلوب حركت كند، ولي به سبب نيروي غالب مخالف، در مسيري متفاوت حركت مي كند. [43](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn43%22%20%5Co%20%22)

استفادة ديگري كه *راس* از مفهوم تمايل به وظيفه مي كند، حل مشكل تعارض وظايف است. به عقيدة او قوانين و الزامات اخلاقي كه صورتي عام دارند، مانند «راست گويي الزامي است»، در حقيقت، معنا و صورتي مانند اين دارند: «اعمال نوع الف، تمايل به الزامي بودن دارند» نه اينكه به طور مطلق گفته شود: «اعمال نوع الف، الزامي هستند.» بنابراين، مراد از وظايف در نگاه نخست، وظايفي از اين نوع هستند كه تمايل به وظيفه بودن عملي را بيان مي كنند.[44](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn44%22%20%5Co%20%22)

*راس* قوانين اخلاقي را با قوانين طبيعي مقايسه كرده و مي گويد: وقتي مي خواهيم قوانين طبيعت را تنظيم كنيم، درمي يابيم كه اگر آنها را به شكل قانون عام و كلي بيان كنيم كه هيچ استثنايي نمي پذيرند،  نبايد آنها را به عنوان قوانين مربوط به «عملكرد بالفعل» بيان كنيم، چون در عمل،  ممكن است به علت نيروها و علل طبيعي ديگر از تأثير بالفعل باز مانند. بنابراين، بايد آنها را به صورت «قوانين تمايلي»[45](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn45%22%20%5Co%20%22) بيان كرد. به همين ترتيب اگر مي خواهيم قوانين عام اخلاقي تنظيم كنيم بايد آنها را به صورت قوانين الزام در نگاه نخست بيان كنيم؛ قوانيني كه تمايل اعمال به الزامي بودن را بيان مي كنند.[46](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn46%22%20%5Co%20%22)

همچنين *راس* مشكل تعارض وظايف را ناشي از تنظيم قوانين عام اخلاقي به صورت «اعمال نوع الف، الزامي هستند» مي داند و مي گويد با تمايزي كه بين وظايف جزءنگرانه و كل نگرانه انجام داديم، مشكل تعارض وظايف حل مي شود. يك عمل ممكن است بر حسب خصوصيتي ذاتي، در نگاه نخست تمايل به الزامي بودن داشته باشد و با وظيفه ديگري تعارض كند، ولي در واقع، تعارضي بين وظايف اخلاقي به معناي دقيق كلمه (يعني آنچه الزامي است و بايد انجام شود) وجود ندارد و تنها يك وظيفه بر عهده فاعل است و آن وظيفه اي است كه با توجه به مجموع شرايط تعيين مي شود؛ به بيان ديگر، آنچه الزاميت يا ممنوعيت يك عمل را مشخص مي كند مجموع خصوصيات آن است.[47](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn47%22%20%5Co%20%22)

**تفسير چهارم: تناسب****[48](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn48%22%20%5Co%20%22)**

تفسير ديگري كه *راس* از مفهوم «وظيفه در نگاه نخست» يا «درست در نگاه نخست» ارائه مي كند، متأثر از تعريف *سي. دي. براد*[49](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn49%22%20%5Co%20%22) از مفهوم «درست» است.*براد* در كتاب ***پنج نوع نظريه اخلاقي***،[50](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn50%22%20%5Co%20%22) «درست» را صفتي مرتبط با شرايط و موقعيت عمل توصيف كرده و مي گويد: وقتي مي گوييم عملي درست است معنايش اين است كه آن عمل «به طور مناسبي» يا «به نحو شايسته اي» با شرايط و موقعيت فاعل مرتبط است، از اين رو درستي و نادرستي، صفتي نسبي است و نمي توان به طور مطلق، عملي را درست يا نادرست خواند، چراكه نمي تواند يك عمل با تمام موقعيت ها سازگار و مناسب باشد.[51](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn51%22%20%5Co%20%22)

*راس* با نظر *براد* موافق است و تنها مي افزايد كه «درست بودن» به معناي «مناسب بودن با كل شرايط و موقعيت» است. در نظر او وصف درست بودن نمي تواند به معناي «به طور كامل مناسب شرايط بودن» يا «تا حدودي مناسب شرايط بودن» فهميده شود، زيرا يك عمل ممكن است درست باشد، ولي كاملاً مناسب نباشد، براي مثال، متضمن نقض عهد يا ايجاد مقداري شرّ باشد. همچنين يك عمل مي تواند تا حدودي نامناسب باشد، ولي نادرست نباشد. بنابراين، درستي در مقام عمل نبايد به معناي تناسب كامل يا تناسب تقريبي فهميده شود، بلكه به معناي «مناسب با تمام شرايط موجود» است.[52](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn52%22%20%5Co%20%22) بر اين اساس، *راس*طي اين بحث تعريف ديگرش را ارائه داده و مي گويد: يك عمل «درست در نگاه نخست» است اگر با جهتي از «مجموع موقعيت»[53](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn53%22%20%5Co%20%22) مناسب باشد، و «نادرست در نگاه نخست» است اگر با جهتي از آن موقعيت نامناسب باشد. *راس* اگرچه مفهوم «تناسب» را غيرقابل تعريف مي داند، ولي براي توضيح، انواع تناسب را شمرده و تناسب سازگار با اخلاق را مشخص مي كند. وي سه نوع تناسب مي شمارد: ابزاري[54](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn54%22%20%5Co%20%22)، زيبايي شناختي و اخلاقي. تناسب ابزاري، خاصيتي است كه شيء با هدفي تناسب دارد. تناسب ابزاري را مي توان «تناسب با هدف يا اهدافي» كه فاعل دارد، تعريف كرد. تناسب اخلاقي از اين نوع نيست؛ يعني بيانگر ارتباط عمل و هدف مطلوب فاعل نيست.

اما تناسب زيبايي شناختي به اين معناست كه بخش هاي يك مجموعه زيبا، با يكديگر متناسب و مرتبط باشند. اين تناسب به معناي هماهنگي و ارتباط مناسب اجزاي يك كل زيبا با يكديگر است. *راس* مدعي است كه تناسب اخلاقي مي تواند با اين معنا مرتبط باشد، چراكه در تناسب اخلاقي، فاعل در پي عملي است كه سازگار، هماهنگ و متناسب با موقعيت و شرايط موجود است، همان طور كه يك هنرمند، هماهنگي و سازگاري اجزا و بخش هاي يك طرح و رنگ هاي آن را در نظر مي گيرد.[55](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn55%22%20%5Co%20%22)

بر اين اساس، معناي «درست در نگاه نخست» و «درست در مقام عمل» چنين خواهد بود كه فاعل اخلاقي، عملي را به سبب جهتي از موقعيت، ضروري و لازم مي بيند، ولي هنوز ناهماهنگي و ناسازگاري در آن مي يابد (درست در نگاه نخست) و با تأمل بيشتر مي فهمد كه انجام نوع ديگري از عمل اين ناهماهنگي و ناسازگاري را برطرف خواهد كرد (درست در مقام عمل).

اما به نظر مي رسد اصطلاح تناسب چندان مناسب نيست، چون حتي زماني كه ما وظيفه در مقام عمل را مشخص مي كنيم و با وجود وظيفه در نگاه نخست وفاداري،  به سبب كاهش آلام ديگران عهدشكني را وظيفه درست خود تشخيص مي دهيم باز هم ناهماهنگي و عدم تناسب در بخشي از آن موقعيت باقي مي ماند و آن اين است كه خلاصه من قولي داده بودم، ولي به هر علت انجامش ندادم. وظيفه درست تنها با آن بخش از موقعيت تناسب داشت كه بايد براي كاهش آلام ديگران اقدامي مي كردم.

**تفسير پنجم: مسئوليت****[56](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn56%22%20%5Co%20%22)**

طبق اين تفسير، راس ترجيح مي دهد اصطلاح «مسئوليت» را به جاي «وظيفه در نگاه نخست» به كار  برد. وظايف در نگاه نخست ، مسئوليت هاي ما در خصوص خودمان و ديگران هستند و وظيفه درست و در مقام عمل را مقايسه و سنجش مسئوليت ها تعيين مي كند. وقتي به كسي قولي داده ام در نگاه نخست، مسئوليتي دربارة او پيدا مي كنم. اين مسئوليت، مسئوليت در مقام عمل من خواهد بود به شرط آنكه مسئوليت مهم تر ديگري در آن شرايط نداشته باشم وگرنه پس از مقايسه اهميت مسئوليت ها فقط بايد به مسئوليت مهم تر عمل كنم.

اما از نظر *راس* اصطلاح مسئوليت نيز اشكال دارد، زيرا معمولاً مسئوليت ها وظايف مطلق استثناناپذير بيان مي شوند در نتيجه، مشكل تعارض را همچنان خواهيم داشت.[57](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_edn57%22%20%5Co%20%22)

**نتيجه گيري**

از مجموع كلمات *راس* مي توان پنج تفسير براي مفهوم وظيفه در نگاه نخست يافت: وظيفة مشروط، وظيفة جزء نگرانه، تمايل به وظيفه داشتن، تناسب و مسئوليت. ارتباط بسياري بين سه تفسير اول از مفهوم در نگاه نخست، وجود دارد. وظيفه در نگاه نخست، عملي است كه به سبب داشتن خصوصيتي، مانند وفاي به عهد، عدالت، راست گويي و ديگر اصول اخلاقي، در نگاه نخست به وظيفه و الزامي بودن تمايل دارد، ولي اين تمايل اوليه صرفاً از توجه به يك جهت از جهات عمل است، ازاين رو وظيفه بودن آن مشروط به عدم وجود وظيفه مهم تر ديگر در آن موقعيت است. اگر به مجموع موقعيت و تمام جهاتي كه عمل دارد نگاه  كنيم و وظيفه مهم تر ديگري در آن موقعيت متوجه ما باشد، وظيفه درست و در مقام عمل، انجام آن وظيفه مهم تر خواهد بود و وظيفه در نگاه نخست، ديگر وظيفه نخواهد بود.

سخنان *راس* در مورد اينكه ما از ابتدا اصلاً الزامي در خصوص آن وظيفه در نگاه نخست نداشته يا اينكه داشته ايم، ولي تحت الشعاع وظيفه مهم تر قرار گرفته و اكنون رفع شده، متناقض است. از طرفي، او در اعتذار اول به صراحت مي گويد كه وظيفه در نگاه نخست، اصلا وظيفه نيست، بلكه چيزي مرتبط با وظيفه است، و از طرفي، در تفسير سوم مي گويد كه وقتي ما خود را در عهدشكني به سبب كاهش آلام يك نفر موجه مي بينيم، براي لحظه اي هم از تشخيص وظيفه در نگاه نخست به وفاي به عهد درنگ نمي كنيم، و اين موجب مي شود كه ما احساس نه شرم يا پشيماني، بلكه تا حدودي تأسف كنيم. علاوه بر اين، تشخيص مي دهيم كه اين وظيفة ماست كه از كسي كه به او قول داده ايم، به گونه اي  به سبب عهدشكني عذرخواهي كنيم. اين يك تناقض آشكار است.

در نهايت به نظر مي رسد *راس* معتقد است كه وظيفه در نگاه نخست، اصلاً وظيفه نيست و ما الزامي به آن نداريم، اول، به سبب اينكه او دليل اين احساس تأسف و لزوم عذرخواهي را «تمايل به وظيفه بودن» وظيفه در نگاه نخست، بيان مي كند و تمايل به وظيفه بودن، يعني اينكه در واقع وظيفه نيست؛ دوم، به علت اينكه اگر قائل شويم كه وظيفه در نگاه نخست در واقع يك وظيفه و الزامي است،  ديگر مشكل تعارض وظايف حل نخواهد شد و ما در مقام عمل هم دو وظيفه داريم كه هر دو الزامي هستند و يكي را به سبب ديگري استثنا مي زنيم و اين با اصل نظرية *راس* سازگار نيست.

به نظر نگارنده، وظايف در نگاه نخست واقعاً وظيفه هستند و ما ملزم به انجام آنها هستيم و تعارض بين وظايف در مقام عمل وجود دارد، نه در نگاه نخست. براي مثال، من به سبب قولي كه داده ام واقعاً وظيفة وفاي به عهد دارم و از طرف ديگر، همچنين وظيفة كاهش آلام مظلومان و بيچارگان را نيز دارم. اين دو وظيفه در مقام عمل با هم تعارض مي كنند و من بايد شدت اهميت و الزاميت آنها را مقايسه كنم. وظيفه كاهش آلام مظلومان چون در اين مورد خاص اهميت بيشتري دارد، وظيفه درست، انجام آن است. اما با انجام اين وظيفه، ناچار من وظيفه وفاي به عهدم را ترك كرده ام و چون آن وظيفه اي واقعي بوده، من از اين حيث، يك عمل غيراخلاقي انجام داده ام و دقيقاً به همين علت احساس تأسف كرده و وظيفة خود مي بينم كه از او عذرخواهي كنم تا بدين وسيله جبران عمل غيراخلاقي خوبش كنم و حقي را كه او به واسطة عهدشكني ام بر گردنم پيدا كرده است، ساقط نمايم. به نظر مي رسد سخن *راس* را كه مي گويد: «وظيفه در نگاه نخست، عملي است كه در نگاه نخست، وظيفه مي نمايد، ولي در واقع وظيفه نيست» بايد چنين اصلاح شود كه «وظيفه در نگاه نخست، عملي است كه در نگاه نخست، *وظيفه درست* مي نمايد، ولي در واقع وظيفه درست نيست»؛ يعني وظيفه وفاي به عهد با اينكه در نگاه نخست، وظيفه درست مي نمايد و از من مي خواهد كه آن را انجام دهم، ولي بعد از بررسي، روشن مي شود كه وظيفه درست، كاهش آلام مظلومان است و چون ترك وظيفه درست، ذاتاً نادرست است، هر چيزي هم كه باعث ترك اين وظيفه درست شود، بالعرض نادرست خواهد بود. بنابراين، وظيفة وفاي به عهد گرچه ذاتاً درست است، ولي در اين مورد خاص، انجامش بالعرض نادرست است. تفكيك درستي و نادرستي بالذات و بالعرض،  تفكيكي است كه در اينجا بيشتر به ما كمك مي كند.

**پي‌نوشت‌ها:**

[1](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref1%22%20%5Co%20%22). آر.اف. اتكينسون، ***در آمدي بر فلسفه اخلاق***، ترجمه سهراب علوي نيا، ص 36.

[2](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref2%22%20%5Co%20%22). ground of obligation

[3](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref3%22%20%5Co%20%22). ايمانوئل کانت، ***مابعدالطبيعه اخلاق****(فلسفه حقوق*)، ترجمه منوچهر صانعي دره‌بيدي، ص 59.

[4](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref4%22%20%5Co%20%22). agent- neutral اين اصطلاح را «فارغ از فاعل» نيز ترجمه کرده‌اند (ر.ك: مصطفي ملکيان، «به سوي اخلاق پايان اين قرن: پاره‌اي از گرايش‌ها»، ا***رغنون***، ش 16، ص 14).

[5](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref5%22%20%5Co%20%22).special duties.

[6](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref6%22%20%5Co%20%22). agent- relative

[7](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref7%22%20%5Co%20%22). The Right and the Good

[8](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref8%22%20%5Co%20%22). prima facie duty

[9](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref9%22%20%5Co%20%22). W.D., Ross, ***The Right and Good***, p. 19.

[10](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref10%22%20%5Co%20%22)3. عبدالجبار، ***المغني***، ج 6، قسم اول، ص 61.

[11](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref11%22%20%5Co%20%22). Ibid.

[12](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref12%22%20%5Co%20%22). Fidelity.

[13](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref13%22%20%5Co%20%22). implicit promise.

[14](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref14%22%20%5Co%20%22). Reparation.

[15](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref15%22%20%5Co%20%22). Gratitude.

[16](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref16%22%20%5Co%20%22). Justice.

[17](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref17%22%20%5Co%20%22). Beneficence.

[18](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref18%22%20%5Co%20%22). Ibid., p. 21.

[19](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref19%22%20%5Co%20%22). self- improvement.

[20](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref20%22%20%5Co%20%22). non- injury/ maleficent.

[21](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref21%22%20%5Co%20%22). Ibid.

[22](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref22%22%20%5Co%20%22). ايمانوئل کانت، ***بنياد مابعدالطبيعه اخلاق***، ترجمه حميد عنايت و علي قيصري، ص 61.

[23](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref23%22%20%5Co%20%22). Jonathan Dancy, “An ethic of prima facie duties” in *A Companion to Ethics*, Peter Singer(ed.), Blackwell publishers, 1993, p. 222.

[24](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref24%22%20%5Co%20%22). Ross, op. cit., p. 19.

[25](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref25%22%20%5Co%20%22). Ibid., p. 29.

[26](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref26%22%20%5Co%20%22). prima facie duty

[27](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref27%22%20%5Co%20%22). conditional duty

[28](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref28%22%20%5Co%20%22). actual duty

[29](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref29%22%20%5Co%20%22). Ibid., p. 19.

[30](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref30%22%20%5Co%20%22). proper duty

[31](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref31%22%20%5Co%20%22). Ibid., p. 20.

[32](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref32%22%20%5Co%20%22). W.D. Ross, ***Foundations of Ethics***, p. 84-85.

[33](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref33%22%20%5Co%20%22). Ibid., p. 84.

[34](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref34%22%20%5Co%20%22). معادل لاتين اين عبارت parti- resultant است که ترجمه تحت اللفظي آن «در جزء- حاصل شده» يا «حاصل از جزء» است ولي معادل «جزء نگرانه» را براي آن مناسب‌تر ديديم.

[35](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref35%22%20%5Co%20%22). معادل لاتين اين عبارت toti- resultant است که ترجمه تحت الفظي آن «در کل- حاصل شده» يا «حاصل از کل»است.

[36](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref36%22%20%5Co%20%22). Bruce W. Hauptli, “Lecture Supplement for W.D. Ross’ “What makes Right acts Right?

available at: [http://www.fiu.edu/~hauptli/Ross'WhatMakesRightActsRight.htm](http://www.fiu.edu/~hauptli/Ross%27WhatMakesRightActsRight.htm) .

[37](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref37%22%20%5Co%20%22).Philip Stratton-Lake, *Kant, duty and Moral worth*, p. 80-81.

[38](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref38%22%20%5Co%20%22). Dancy, op. cit., p. 221-223.

[39](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref39%22%20%5Co%20%22). pro tanto duty

[40](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref40%22%20%5Co%20%22). tendency

[41](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref41%22%20%5Co%20%22). W.D. Ross, ***The Right and Good***, p.28.

[42](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref42%22%20%5Co%20%22). Stratton-Lake, op. cit., p.82.

[43](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref43%22%20%5Co%20%22). W.D. Ross, ***Foundations of Ethics***, p. 86.

[44](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref44%22%20%5Co%20%22). Ibid, p.81.

[45](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref45%22%20%5Co%20%22). laws of tendency

[46](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref46%22%20%5Co%20%22). Ross, op. cit., p.86.

[47](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref47%22%20%5Co%20%22). Ibid.

[48](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref48%22%20%5Co%20%22). fittingness

[49](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref49%22%20%5Co%20%22). C.D. Broad

[50](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref50%22%20%5Co%20%22). Five Types of Ethical Theory

[51](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref51%22%20%5Co%20%22). Ibid., pp.79-80.

[52](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref52%22%20%5Co%20%22). Ibid., pp. 80-81.

[53](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref53%22%20%5Co%20%22). total situation

[54](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref54%22%20%5Co%20%22). instrumental

[55](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref55%22%20%5Co%20%22). Stratton-Lake, op. cit., pp. 85-86.

[56](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref56%22%20%5Co%20%22). responsibility

[57](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/103%22%20%5Cl%20%22_ednref57%22%20%5Co%20%22). Ibid., p.86.

**منابع**

اتكينسون، آر.اف.، ***در آمدي بر فلسفه اخلاق***، ترجمه سهراب علوي نيا، تهران، ترجمه و نشر كتاب، 1369.

عبدالجبار، ***المغني في ابواب التوحيد و العدل***، بيروت، مطبعة دارالكتب، 1960م.

كانت، ايمانوئل، مابعدالطبيعه اخلاق: مباني مابعدالطبيعي تعليم حق(فلسفه حقوق)، ترجمه منوچهر صانعي دره بيدي، چ دوم، تهران، نقش و نگار،1383.

ـــــ ، ***بنياد مابعدالطبيعه اخلاق***، ترجمه حميد عنايت و علي قيصري، تهران، خوارزمي، 1369.

Dancy, Jonathan, “An ethic of prima facie duties” in ***A Companion to Ethics***, Peter Singer (ed.), Blackwell publishers, 1993.

Hauptli, Bruce W., “Lecture Supplement for W.D. Ross’ “What makes Right acts Right?” 2007, available at: [http://www.fiu.edu/~hauptli/Ross'WhatMakesRightActsRight.htm](http://www.fiu.edu/~hauptli/Ross%27WhatMakesRightActsRight.htm).

Lafollette, Hugh (ed.), ***Ethical Practice*** (Blackwell, 2002)

Olson Robert G., “Deontological Ethics” in ***Encyclopedia of Philosophy***, Paul Edwards (ed.), Macmillan Publishing, 1967.

Ross, W. D, ***The Right and Good***, Oxford University Press, 2002.

\_\_\_\_\_ , ***Foundations of Ethics***, Oxford University Press, 2000.

Spielthenner, George, “Consequentalism or Deontology” **in *Philosophia***, Philosophical Quarterly of Israel, vol. 33, Nos.1-4, December 2005.

Stratton-Lake, Philip, ***Kant, duty and Moral worth***, Routledge, 2004.